

## علاّمه طباطبایی و معیارهای فهم و نقد احادیث اسباب نزول

□ شادی نفیسی

### چکیده:

در این مقاله، دیدگاه علاّمه طباطبایی به عنوان مفسّر توانمند و حدیث‌شناسی مطلع درباره روایات اسباب النزول، جایگاه آنها و معیارهای تشخیص سره از ناسره و سبب نزول بودن، بررسی می‌شود. مؤلف، نخست معنای اسباب نزول، راه دستیابی به آن، تعابیر بازگوکننده اسباب نزول، فواید و اهمیت شناخت اسباب نزول را مطرح می‌کند و سپس می‌افزاید: به اعتقاد علاّمه، شأن نزول، امر یا حادثه‌ای است که در پی آن، آیه یا آیاتی درباره فرد یا واقعه‌ای نازل شود. ایشان بسیاری از اسباب نزولها را اجتهادی می‌دانند؛ لذا به تعبیر راوی کاری ندارد. از نظر ایشان، مهمترین ملاک برای پذیرش روایت یا روایات اسباب نزول، تدبّر در خود آیات قرآنی است. روایتی را می‌توان پذیرفت که با مضمون آیه و لحن و سیاق آن و تمام جزئیات و ظرایفی که با دقت در آیه می‌توان یافت، مطابقت کند. از این رو، بسیاری از روایات سبب نزول را به علت عدم مطابقت، رد می‌کند.

مسائل مهمی چون: تعیین با زمان نزول آیه، گونه‌گونی نقل، تعدد در اسباب نزول، بررسی و نقد روایات از نظر سند و متن بالحاظ ملاکهایی چون مخالفت با قرآن، تعیین با عصمت و شخصیت نبی ﷺ، تعیین با سنت و تعیین با عقل، از دیگر سرفصلهایی است که در این مقاله از نظرگاه علاّمه به آن پرداخته شده است.

**کلید واژگان:** قرآن، علوم قرآنی، اسباب نزول، شأن نزول، تفسیر.

خداوند متعال قرآن را فرو فرستاد تا بشر را به حقیقت رهنمون شود؛ لفظ آن را خود برگزید و آن را معجزه قرار داد تا خطابش جاودانه گردد؛ پاسداری اش را خود بر عهده گرفت و پیامبرش ﷺ را مفسر آن معرفی کرد تا کلام و پیامش محفوظ ماند. مسلمانان از آغاز به روایات تفسیری چنان اهتمام داشته‌اند که تفسیر به مأثور، اولین شیوه تفسیری در عالم اسلامی تلقی می‌شود و این گونه روایات، همواره به عنوان یکی از منابع تفسیر، مورد توجه بوده است. در میان روایات تفسیری، روایات اسباب النزول، حجم قابل توجهی را به خود اختصاص داده است. این روایات که ما را در فهم بهتر آیات کمک می‌کند، به رغم اهمیت آن -همچون عموم میراث حدیثی ما- مشتمل بر غث و سمین است. در کنار این کاستی عام، مشکل تشخیص سبب نزول بودن این روایات هم وجود دارد که مختص این دسته از روایات است. در این مقاله کوشیده‌ایم تا دیدگاه علامه طباطبایی را به عنوان مفسری توانمند و حدیث‌شناسی مطلع، درباره این روایات، جایگاه آنها و معیارهای تشخیص سره از ناسره و نیز سبب نزول بودن آنها جویا شویم.

## اسباب نزول و راه دستیابی به آن

اندیشه‌وران علوم اسلامی، سبب نزول را حادثه‌ای دانسته‌اند که همزمان با نزول وحی روی داده و آیه یا آیاتی به گزارش آن پرداخته‌اند یا حکم آن را بیان کرده‌اند.<sup>۱</sup> آنان در این تعریف، دو قید را لحاظ کرده‌اند:

۱. همزمانی این رویدادها با زمان نزول قرآن، که در این صورت، تاریخ امتهای پیشین از دایره اسباب نزول آیاتی که آنها را گزارش می‌کند، بیرون می‌رود؛ مانند آن که

۱. عمادالدین محمد الرشید، *اسباب النزول و اثرها فی بیان النصوص*، (بی‌چاپ)، دمشق، دارالشهاب، ۱۴۲۰ ق / ۱۹۹۹ م، ص ۲۶؛ و با اندکی تفاوت در تعبیر: فضل حسن عباس، *اتفاق البرهان فی علوم القرآن*، چاپ اول، اردن، دارالفرقان، ۱۹۹۷ م، ص ۲۵۳؛ سیدمحمدباقر حجتی، *اسباب النزول*، چاپ چهارم، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۴، ص ۲۰.

اقدام ابرهه برای تصرف و تخریب کعبه، سبب نزول سوره فیل قلمداد نمی‌شود.<sup>۱</sup>  
 ۲. تأخر نزول آیه از واقعه؛ بدین معنی که حوادثی را می‌توان سبب نزول تلقی کرد که آیات، پس از آن، بی‌درنگ یا با کمی فاصله نازل شود.<sup>۲</sup> بنابراین، وقوع حادثه‌ای پس از نزول آیه یا در پی تحقق فرمان آیه، سبب نزول تلقی نمی‌شود.

اما سؤالی که در این جا مطرح است، این که چگونه می‌توان به سبب نزول آیات، دسترسی یافت؟ از نظر عموم محققان علوم اسلامی، تنها راه آگاهی و دستیابی به آن از طریق روایت است.<sup>۳</sup>

تأملی در سخنان این بزرگان نشان می‌دهد که از نظر جملگی ایشان، تنها راه شناخت اسباب نزول، مراجعه به روایت است، اما در این میان، احادیثی که به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم منتهی شود و حضرت صلی الله علیه و آله و سلم خود به بیان سبب نزول پرداخته باشند، بسیار انگشت شمار است.<sup>۴</sup> بنابراین، بیشتر این روایات به صحابی و تابعی منتهی می‌شود؛ لذا محققان به بحث از حجیت روایات این دو گروه پرداخته‌اند.

از نظر عموم اهل سنت، روایت صحابی‌ان در این باره، در حکم حدیث مرفوع

۱. فضل حسن عباس، همان، ص ۲۵۳ و ۲۵۴؛ عمادالدین محمد الرشید، همان، ص ۲۷ و ۳۶.  
 ۲. عمادالدین محمد الرشید، همان، ص ۲۵؛ سید محمد باقر حجتی، همان، ص ۲۰.  
 ۳. ر.ک: ابوالحسن علی بن احمد واحدی نیشابوری، *اسباب النزول*، تحقیق عصام بن عبدالمحسن الحمیدان، چاپ اول، بیروت، مؤسسه الریان، ۱۴۱۱ ق / ۱۹۹۱ م، ص ۸؛ محمد بن عبدالله الزرکشی، *البرهان فی علوم القرآن*، چاپ اول، بیروت، دارالمعرفة، ۱۴۱۰ ق، ج ۱، ص ۱۱۷؛ جلال‌الدین سیوطی، *الاتقان فی علوم القرآن*، چاپ دوم، بیروت، دار الکتب العربی، ۱۴۲۱ ق / ۲۰۰۰ م، ج ۱، ص ۱۲۶؛ فضل حسن عباس، همان، ص ۲۸۸؛ محمد هادی معرفت، *التمهید فی علوم القرآن*، چاپ دهم، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۵ ق، ج ۱، ص ۲۴۵؛ محمد عزة دروزه، *التفسیر الحدیث*، چاپ دوم، بیروت، دار الغرب الاسلامی، ۱۴۲۱ ق / ۲۰۰۰ م، ج ۱، ص ۲۰۵ و ۲۰۶؛ یوسف القرضاوی، *کیف تعامل مع القرآن العظیم*، چاپ سوم، قاهره، دارالشروق، ۱۴۲۱ ق / ۲۰۰۰ م، ص ۲۵۲ و ۲۵۵.

۴. رشید به دو مورد آن اشاره می‌کند و البته مدعی حصر هم نیست، اما از همین دو مورد، مورد اول را که ذیل آیات ۳ و ۴ سوره نور، درباره لعان است، نه واحدی و نه سیوطی در کتب اسباب النزول خود نیاورده‌اند (عمادالدین محمد الرشید، همان، ص ۹۷). به نظر می‌رسد این امر به خوبی بر کمی روایات نبوی صریح در این باره دلالت داشته باشد.

می‌باشد،<sup>۱</sup> اما حدیث تابعی در این موضوع، در حکم مرفوع مرسل است.<sup>۲</sup> باید توجه داشت که مبنای این داوری درباره سخنان صحابه و تابعین، این پیشفرض است که در تشخیص اسباب النزول، اجتهاد بیننده جایی ندارد و صحابه و تابعان، صرفاً گزارشگر محض واقع بوده‌اند.<sup>۳</sup> البته در میان عالمان متأخر اهل سنت، برخی نظری دیگر دارند؛ ابوزید، از جمله این متأخران است که معتقد به اجتهادی بودن شناخت اسباب نزول است. پس باید با دقت و تأمل بیشتری به تعیین و تشخیص موارد آن پرداخت.<sup>۴</sup>

بر خلاف اهل سنت، از نظر شیعه، سخنی که به صحابی یا تابعی منتهی شود، فاقد حجیت شرعی است؛<sup>۵</sup> لذا بدان توجهی ندارند. عالمان شیعه در غیر از مباحث احکام نیز اعتنایی به روایات غیر معصوم نداشته‌اند و سخن ایشان را به عنوان شاهدان زمان نزول قرآن و آگاهان به آن، قابل اعتماد ندانسته‌اند؛ از این رو معمولاً در تفاسیر روایی شیعه؛ مانند تفسیر عیاشی و البرهان، کمتر روایاتی را در اسباب نزول می‌توان دید که از غیر معصوم نقل شده باشد. متفکران شیعی، به ندرت، بحثی مستقل را به حجیت روایات اسباب نزول و اعتبار گفته‌های صحابیان و تابعیان در این باره اختصاص داده‌اند.<sup>۶</sup> البته ایشان در بررسی روایات معصوم علیهم‌السلام نیز بیشتر بر سند آن تکیه کرده‌اند.

۱. مرفوع در اصطلاح اهل سنت به حدیثی گفته می‌شود که در انتها به پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم ختم گردد (ر.ک: محمود طحان، تفسیر مصطلح الحدیث، چاپ ششم، کویت، دارالتراث، ۱۴۰۴ ق، ص ۱۲۸). البته در عرف محدثان شیعه، این اصطلاح در معنای دیگری به کار می‌رود (ر.ک: عبدالله مامقانی، مقیاس الهدایة فی علم الدرایة، چاپ اول، قم، مؤسسه آل‌البیت علیهم‌السلام لاحیاء التراث، ۱۴۱۱ ق، ج ۱).

۲. البته قیودی نیز برای سخن تابعیان لحاظ شده است که در صورت وجود آن، چنین حکمی را بر آن مترتب می‌سازند. برای کاملترین بحث در این باره، ر.ک: عمادالدین محمد الرشید، همان، ص ۹۸ تا ۱۰۱ و نیز جلال‌الدین سیوطی، همان، ج ۱، ص ۱۲۶ و ۱۲۷؛ فضل حسن عباس، همان، ص ۲۸۹. ۳. عمادالدین محمد الرشید، همان، ص ۹۸.

۴. نصر حامد ابوزید، معنای متن، ترجمه مرتضی کریمی‌نیا، چاپ اول، تهران، انتشارات طرح نو، ۱۳۸۰ ش، ص ۲۰۱. ۵. عبدالله مامقانی، همان، ج ۱، ص ۳۲۱، ۳۳۲.

۶. عبدالله جوادی آملی از معدود کسانی است که به اختصار از آن بحث کرده‌اند و روایات غیر معصوم را فی حد نفسه، حجت ندانسته‌اند، مگر آن که ایجاد طمأنینه قلبی بکند (عبدالله جوادی آملی، تسنیم، چاپ اول، قم، مرکز نشر اسراء، ۱۳۷۸ ش، ج ۱، ص ۲۳۲ و ۲۳۳).

## تعبیر بازگوکننده اسباب نزول

نکته مهم، تشخیص روایات اسباب نزول از میان روایات متعددی است که آیات را با حوادث مختلف پیوند می‌دهد؛ چرا که بسیاری از این روایات، در واقع، نه بیانگر سبب نزول، بلکه بیانگر مصادیق دیگر برای آن آیات است؛ لذا محققان معیارهایی را برای تفکیک و تشخیص این دسته از روایات از بین روایات دیگر، بیان کرده‌اند که جملگی آنها ویژگیهای ظاهری و تعبیری است که در روایات برای حکایت از اسباب نزول به کار رفته است. ایشان این تعبیر را به لحاظ گویایی، به «صریح» و «غیر صریح» تقسیم کرده‌اند که هر مورد نیز تقسیمهای فرعی تر دارد.

### ۱. «سبب نزول هذه الآية كذا»:

اگر راوی، چنین تعبیری به کار برد، باید آن را نص در بیان سبب نزول تلقی کرد. البته روایات سبب نزول نشان می‌دهد که حتی یک نمونه برای آن یافت نمی‌شود.<sup>۱</sup>

### ۲. «حدث كذا فنزل الآية...»:

چنانچه راوی، حادثه‌ای را نقل کند و پس از آن، حرف «فاء»<sup>۲</sup> را بر سر یکی از مشتقات ماده «نزل» به کار برد و مثلاً بگوید: «حدث كذا فنزل الآية...»، تعبیر به کار رفته، در بیان سبب نزول، ظهور دارد.<sup>۳</sup> این واژه، پرکاربردترین واژه در روایات اسباب نزول است.<sup>۴</sup>

### ۳. «نزلت في كذا»:

از نظر برخی محققان، آنچه معنای این تعبیر را تعیین می‌کند، کلمه‌ای است که پس از

۱. رشید ادعا می‌کند با بررسی کتابهای علوم قرآن و اسباب نزول، هیچ موردی را نیافته است که با این تعبیر عنوان شده باشد. بنابراین باید آن را صورتی فرضی تلقی کرد که احتمالاً به علت تأخر پیدایش اصطلاح «سبب نزول»، صحابیان و تابعیان، آن را به کار نمی‌برده‌اند (عمادالدین محمد الرشید، همان، ص ۶۷).

۲. ظاهراً به کار بردن حرف «ثم» یا «واو» هم همین معنی را می‌رساند (عمادالدین محمد الرشید، همان، ص ۷۰-۷۵).

۳. فضل حسن عباس، همان، ص ۲۸۸.

۴. رشید با برشمردن تمام نمونه‌های اسباب نزول در کتاب *لباب المنقول فی اسباب النزول* سیوطی، نشان داده است که در ۸۰ درصد موارد، از این صیغه استفاده شده است (عمادالدین محمد الرشید، همان، ص ۷۰-۷۵).

«فی» به کار می‌رود. در صورتی که پس از «نزلت فی» از فرد یا قوم مشخص یا حادثه‌ای معین یاد شود، صریح در بیان سبب نزول است؛ همچنین اگر راوی بگوید «نزلت فی فلان آیه کذا»،<sup>۱</sup> اما اگر بعد از «نزلت فی»، غیر از دو مورد فوق - شخص یا حادثه‌ای معین - ذکر شود، مثل این که بگوید «إنها نزلت فی مال الیتیم إذا...» نمی‌توان آن را بیانگر اسباب نزول تلقی کرد، بلکه از آن، تفسیر آیه یا بیان حکم آن اراده می‌شود و یا این که برای بیان زمان نزول آیه به کار می‌رود.<sup>۲</sup> در این صورت، به کار رفتن تعبیر فوق در روایت، محتمل معانی مختلف است.<sup>۳</sup>

#### ۴. «أحسب هذه الآية نزلت فی کذا»:

اگر راوی از تعبیر فوق یا تعابیر مشابه آن که دربرگیرنده الفاظ شک و تردید است، در روایت استفاده کند، روشن است که نمی‌توان روایت را به تصریح خود راوی، صریح در بیان سبب نزول تلقی کرد.<sup>۴</sup>

با توجه به آنچه گذشت، عموم محققان علوم قرآنی، از دیرباز برای تشخیص سبب نزول آیه، بیش از همه، نوع تعبیر راوی را ملاک قرار داده‌اند. محدود کردن ملاک تشخیص سبب نزول به تعبیر راوی، در کنار پیش‌فرض اولیة ایشان مبنی بر عدم اجتهاد راویان در بیان سبب نزول، مشکلی جدی را فراروی این عالمان نهاده است که وجود روایات متعدد با سبب نزولهای مختلف و بعضاً متناقض برای یک آیه است. وجود موارد بسیار از این دست، محققان اسباب نزول را بر آن داشته است که به بحث از چگونگی حل این مشکل بپردازند.

اعتبار سند و صراحت تعبیر به کار رفته برای بیان سبب نزول (صیغه)، دو ملاک مهم برای ترجیح و داوری درباره این روایات است. با این همه، باز هم مواردی باقی می‌ماند که روایات متعدد، به لحاظ سند و صیغه، کاملاً یکسان هستند. در این صورت، باید با بررسی قراین و ملابسات، بدون این که قائل به تکرر نزول شویم، راهی برای

۱. همان، ص ۷۵-۸۰. ۲. همان، ص ۹۳-۹۴.

۳. برای آگاهی از دیدگاههای مختلف در این باره ر.ک: همان، ص ۸۳-۹۵؛ محمد بن عبدالله الزرکشی،

همان، ج ۱، ص ۱۲۶؛ جلال‌الدین سیوطی، همان، ج ۱، ص ۱۲۷-۱۲۸؛ فضل حسن عباس، همان،

ص ۲۲۸. ۴. عمادالدین محمد الرشید، همان، ص ۸۲.

جمع بین دو روایت بیابیم، یا با توجه به فراین، یکی را بر دیگری ترجیح دهیم. در نهایت، اندیشه‌وران این حوزه، دو راه حل کاملاً کارگشا بیان کرده‌اند: نخست آن که قائل به تعدد اسباب نزول شویم و در صورت عدم امکان این فرض، مدعی تکرر نزول آیه شویم.<sup>۱</sup>

اگرچه تعدد اسباب، مستندی نقلی، بجز وجود روایات معارض سبب نزول ندارد، اما امری است که احتمال روی دادن آن کاملاً معقول می‌نماید و به طور معمول نیز مشابه آن، در زندگی عادی روی می‌دهد که دو یا چند نفر از اعضای یک جامعه، با مشکل یا حادثه‌ای مشابه مواجه می‌شوند. اما تکرر نزول، علاوه بر این که مستندی نقلی ندارد، به لحاظ منطقی نیز قابل نقد است.<sup>۲</sup> چه لزومی دارد که بپذیریم آیه یا سوره‌ای که یک بار از سوی خداوند بر پیامبرش ﷺ نازل شده و او آن را بر مردم خوانده، دگرباره نازل شود؟ برخی از دیرباز با مسأله تکرر نزول، مخالف بوده‌اند؛ چنان که سیوطی این قول را به صاحب کتاب *الکفیل لمعانی التنزیل*؛ یعنی «عماد الکندی» (متوفی ۷۴۱) نسبت می‌دهد که به نیکویی برای نظر خود دلیل آورده است.<sup>۳</sup> برخی از فرضهای دیگری هم که در این حوزه شکل گرفته است، وضعیتی چون فرض تکرر نزول دارد. اعتقاد به تأخر حکم از آیه و تأخر آیه از حکم، فرضی کاملاً غریب است که نتیجه پذیرش صحت روایات سبب نزول، بدون نقادی متن آن به لحاظ زمان نزول آن می‌باشد.<sup>۴</sup> بنا بر این فرض، برخی از آیات احکام، نازل شده، اما حکم آن تا مدتی بعد که زمان عمل به آن فرارسیده، ابلاغ نشده است؛ همچنان که برخی احکام، وضع شده، اما آیه مربوط به آن حکم، سالها بعد نازل شده است.<sup>۵</sup>

چنین فرضیه‌هایی که بر پایه نامستحکم یک پیشفرض - عدم اجتهاد در بیان سبب نزول - بنا شده است، به تعارض عجیبی در تصور از وحی و تعامل آن با واقع

۱. جلال‌الدین سیوطی، همان، ج ۱، ص ۱۲۷-۱۳۴؛ عمادالدین محمد الرشید، همان، ص ۱۶۶-۲۳۷.

۲. نصر حامد ابوزید، همان، ص ۱۲۳-۱۲۷.

۳. جلال‌الدین سیوطی، همان، ج ۱، ص ۱۴۱.

۴. نصر حامد ابوزید، همان، ص ۲۰۳-۲۰۶.

۵. فضل حسن عباس، همان، ص ۳۲۰-۳۳۰.

می‌انجامد؛ از یک سو، روایات اسباب نزول، حکایت از پیوند وثیق آیات با واقع زندگی مردم عصر نزول وحی دارد و از سوی دیگر، تکرر نزول، تأخر آیه از حکم و بالعکس، بر فقدان این رابطه تأکید می‌کند؛ چرا که در تکرر نزول، آنچه یک بار نازل شده، از فراسوی غیب، وجودی لفظی یافته و به مردم ابلاغ شده، بار دیگر همین مراحل را تکرار می‌کند. گویا وجود، امری اعتباری است و آنچه یک بار تحقق یافت، گویا اصلاً نبوده، دوباره موجود می‌شود؛ همچنان که در قول به تأخر حکم از آیه و بالعکس هم، چنین القا می‌شود که آیه، وقتی تقدیر باشد، بدون ارتباط با شرایط و مقتضیات عمل به آن، نازل می‌شود؛ حال می‌خواهد زمان آن رسیده باشد، گذشته باشد یا هنوز باقی باشد!

در کنار دیدگاه غالب، محققان معاصر، بررسی متن را از ملاکهای مهم سنجش روایات اسباب نزول معرفی کرده‌اند. «فضل عباس» بر لزوم هماهنگی این دسته از روایات یا سیاق آیات، تأکید می‌کند. او از نقادی مضمون روایات نیز غافل نمی‌ماند و بخشی از داوری خود را بر پایه آن استوار می‌کند.<sup>۱</sup> «ابوزید» نیز توجه به نص قرآن و سیاق آیات را از ملاکهای مهم دستیابی به اسباب نزول آیات می‌داند.<sup>۲</sup>

## اهمیت شناخت اسباب نزول

اندیشه‌وران اسلامی به تفصیل، از اهمیت شناخت اسباب نزول سخن گفته‌اند و برای آن، فوایدی ذکر کرده‌اند که به قرار زیر است:

۱. شناخت حکمت تشریح؛
۲. فهم معنای آیه؛

۱. برای نمونه ر.ک: همان، ص ۳۳۴-۳۳۸، ذیل مثال ۳، ۴، ۵ و ۶. البته صحت مبانی و معیارهایی که در نقادی خود بدان تمسک جسته، قابل نقد است؛ اما آنچه در این جا برای ما اهمیت دارد، پذیرش اعتبار معیارهای نقد متن در داوری درباره روایات اسباب نزول است.

۲. مرتضی کریمی‌نیا، همان، ص ۱۲۱ و ۱۲۲.



۳. تخصیص حکم به سبب، از دیدگاه کسانی که ملاک را خصوص سبب می‌دانند، نه عموم لفظ؛
۴. دفع توهم حصر در مواردی که ظاهراً چنین می‌نماید؛
۵. برطرف کردن اشکالی که ممکن است از ظاهر نص آیه به ذهن برسد؛
۶. عدم خروج سبب نزول از حکم آیه، در صورتی که حکم آیه، مشمول تخصیص باشد؛
۷. شناخت فرد یا افرادی که آیه درباره آنها نازل شده است؛<sup>۱</sup>
۸. تبیین موقعیت مخاطب و جامعه در هنگام نزول قرآن و در نتیجه، درک بهتر بلاغت قرآن؛
۹. شناخت شیوه تربیتی قرآن.<sup>۲</sup>
- در میان این محققان و مفسران، «ابن عاشور» بیش از آن که در فواید پرداختن به اسباب نزول سخن گوید، بر اهتمام زیاد به آن خرده گرفته، پیامدهای منفی آن را بر شمرده است.<sup>۳</sup>

در کنار فواید بسیاری که عموم اندیشه‌وران یادآور شده‌اند، باید به جایگاه ویژه‌ای هم که بحث «اسباب نزول» در کلام جدید اسلامی یافته است، اشاره کرد. این مبحث به عنوان دلیلی روشن بر پیوند نص قرآنی با واقع فرهنگی و اجتماعی و در نتیجه، تعامل دوجانبه تأثیرگذاری بر آن و تأثیرپذیری از آن، در مباحث مرتبط با هرمنوتیک قرآن، مورد توجه متأخران قرار گرفته است؛ چنان که «نصر حامد ابوزید»، فصلی

۱. محمد بن عبدالله الزرکشی، همان، ج ۱، ص ۱۱۷-۱۲۳؛ جلال‌الدین سیوطی، همان، ج ۱، ص ۱۲۰-۱۲۲؛ محمدهادی معرفت، همان، ج ۱، ص ۲۴۱-۲۴۵؛ غازی عنایت، همان، ص ۲۷-۳۹؛ فضل حسن عباس، همان، ص ۲۵۸-۲۵۹؛ عمادالدین محمد الرشید، همان، ص ۴۱-۶۴؛ یوسف القرضاوی، همان، ص ۲۵۰؛ محمد باقر الصدر، *المدرسة القرآنية*، چاپ اول، مرکز الابحاث و الدراسات التخصصية للشهيد الصدر، قم، ۱۴۲۱ ق / ۱۳۷۹ ش، ص ۲۲۹؛ علی اکبر بابایی و دیگران، همان، ص ۱۴۷. البته این عالمان، هر کدام بر مواردی از آن تأکید کرده‌اند.

۲. عمادالدین محمد الرشید، همان، ص ۴۱-۶۴.

۳. محمد الطاهر ابن عاشور، *التحرير والتنوير*، تونس، الدار التونسية للنشر، ۱۹۸۴ م، ج ۱، ص ۴۶-۵۰.

مستقل از کتاب *مفهوم النص* خود را به این موضوع اختصاص می‌دهد.<sup>۱</sup>

## دیدگاه علامه طباطبایی درباره روایات اسباب نزول

### رویکرد علامه به روایات اسباب نزول

علامه طباطبایی با اختصاص بخش قابل توجهی از مبحث روایی به روایات اسباب نزول، عنایت خود را به این دسته از روایات نشان می‌دهد. ایشان در تعریف اسباب نزول، به قول مشهور استناد می‌کند: «امر یا حادثه‌ای است که در پی آن، آیه یا آیاتی درباره فرد یا واقعه‌ای نازل می‌شود».<sup>۲</sup>

از نظر عموم اهل سنت، روایات اسباب نزول، گزارش صرف راویانی است که شاهد نزول بوده‌اند، اما علامه در این باره دیدگاهی کاملاً متفاوت دارد. از نظر ایشان، روایات اسباب نزول، برداشت و استنباط راوی است که با مطالعه حوادث و وقایع تاریخی، کوشیده تا آنها را با آیاتی که با آن پیشامدها همسو است، مرتبط سازد. ایشان خود در این باره توضیح می‌دهند:

آنچه به عنوان اسباب نزول طرح شده، همه یا بیشتر آن (در واقع) استنباط (راوی) است. بدین معنا که ایشان عموماً حوادث تاریخی را گزارش می‌کنند، سپس آن را با آیاتی که قابل انطباق با آن حادثه است، قرین می‌سازند و اسباب نزول آیه محسوب

۱. فصل چهارم کتاب او به این موضوع اختصاص دارد. ر.ک: نصر حامد ابوزید، همان، ص ۱۷۹-۲۰۹.  
۲. سید محمدحسین طباطبایی، *المیزان فی تفسیر القرآن*، قم، منشورات جامعه المدرسین، بی تا، ج ۱، ص ۴۲. البته با توجه به آن که علامه این تعریف را استطراداً، در ضمن بحثی دیگر، به اشاره عنوان کرده و گذشته‌اند، طبیعی است که تمام دقایقی را که قرآن پژوهان لحاظ کرده‌اند، در این جا منعکس نشده باشد. ایشان در تعریف خود، از تعبیر شأن نزول استفاده کرده‌اند؛ همچنان که به مؤخر بودن نزول آیه از حادثه اشاره کرده‌اند، ولی بر همزمانی آن واقعه بر عصر نزول تأکید نکرده‌اند، اما در جایی دیگر، آن را هم یادآور شده‌اند. ر.ک: سید محمدحسین طباطبایی، *قرآن در اسلام*، چاپ دهم، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۷۹ ش، ص ۱۱۷.

می‌دارند.<sup>۱</sup>

همچنان که در مقامی دیگر درباره این دسته روایات می‌نویسند:

(از) سیاق بسیاری از آنها پیداست که راوی ارتباط نزول آیه را در مورد حادثه و واقعه، به عنوان مشافهه و تحمل و حفظ به دست نیاورده، بلکه قصه را حکایت می‌کند، سپس آیاتی را که از جهت معنی، مناسب قصه است، به قصه ارتباط و در نتیجه، سبب نزولی که در حدیث ذکر شده، سبب نزول نظری و اجتهادی است، نه سبب نزولی که از راه مشاهده و ضبط به دست آمده باشد.

آنگاه تعارض روایات در ذیل یک آیه را شاهد صدق ادعای خود می‌آورند:

و گواه این سخن این که در خلال این روایات، تناقض بسیار به چشم می‌خورد. به این معنا که در بسیاری از آیات قرآنی در ذیل هر آیه، چندین سبب نزول متناقض همدیگر نقل شده که هرگز با هم جمع نمی‌شوند. حتی گاهی از یک شخص مانند «ابن عباس» یا غیر او در یک آیه معین، چندین سبب نزول روایت شده.

ایشان سپس تنها دو راه برای توضیح این ناهمگونی بیان می‌کنند:

ورود این اسباب نزول متناقض و متهافت، یکی از دو محمل بیشتر ندارد: یا باید گفت: این اسباب نزول، نظری هستند نه نقلی محض... و یا باید گفت: همه روایات یا بعضی از آنها جعل یا دس شده است.<sup>۲</sup>

تأمل در داوریهای ایشان، چنان که پس از این هم خواهیم آورد، نشان می‌دهد که احتمال اول را شایعتر می‌دانند؛ اگرچه از احتمال دوم نیز غافل نیستند. وی در موارد متعدد، همین نظر را یادآور می‌شود؛ در مواردی، آن را «اجتهاد مفسران» می‌خواند<sup>۳</sup> یا آن را «استنباط نظری» نام می‌گذارد<sup>۴</sup> و یا «تطبیق و اجتهاد» می‌خواند.<sup>۵</sup>

۱. المیزان، ج ۴، ص ۷۴. ۲. قرآن در اسلام، ص ۱۱۸-۱۱۹.

۳. المیزان، ج ۳، ص ۳۴۳. ۴. همان، ج ۳، ص ۳۳۱.

۵. همان، ج ۵، ص ۳۸۶ و همچنین ر.ک: همان، ص ۴۱۲؛ ج ۵، ص ۷۰، ۳۷۶، ۲۸۵؛ ج ۶، ص ۱۱۵؛

البته علامه اشکالی در این اجتهاد راویان و مفسران نمی‌بیند<sup>۱</sup> جز این که نپذیرفتن این مبنا موجب می‌شود تا او به نتیجه آن هم ملتزم نباشد و در مقابل این روایات تسلیم نگردد و به رغم به کار رفتن تعابیر خاصی که محققان، آنها را بیانگر سبب نزول می‌دانند، روایات را به عنوان سبب نزول نپذیرد؛ همچنان که مانند جمله عالمان شیعی، حجیتی برای اجتهاد صحابی و تابعی هم قائل نمی‌باشد. لذا روایاتی را هم که حتی از صحابی و مفسر بزرگی چون «ابن عباس»<sup>۲</sup> و یا از مفسر گرانقدر تابعی «سعید بن جبیر» باشد، به نقد می‌کشد.<sup>۳</sup>

علامه خود، این دو طبقه را با هم یاد می‌کند و درباره همه، یکسان به داوری می‌نشیند:

روایتی مشابه آن از ابن عباس و مجاهد و عطاء هم نقل شده است؛ اما همان گونه که مطلعید، آیاتی که با تعبیر «یا بنی آدم» آغاز می‌شود، دربرگیرنده فرامین و احکام عامی است که همه بنی آدم را شامل می‌شود، بدون آن که به امت معینی محدود باشد؛ بنابراین این روایات آحاد، چیزی بیش از اجتهاد ایشان نیست و حجیتی ندارد.<sup>۴</sup>

همچنان که ایشان ذیل آیه ۶۸ سوره فرقان، روایتی را از «ابن مسعود» در قالب تعبیر صریح «حدث کذا فأنزل...» گزارش می‌کند و درباره آن می‌نویسد: «چه بسا مراد او تطبیق باشد، نه (بیان) سبب نزول».<sup>۵</sup>

همچنین در جای دیگر، حکم به «تطبیق» بودن آن می‌دهد.<sup>۶</sup> ایشان درباره واقعه‌ای که به عنوان سبب نزول آیه ۲۱ سوره مجادله، در مجمع البیان با تعبیر «حدث کذا فأنزل...» گزارش شده، می‌نویسد: «ظاهراً این مورد نیز از جمله آن مواردی است که

→ ج ۸، ص ۸۷ و ج ۱۴، ص ۳۵۳. ۱. همان، ج ۵، ص ۳۷۰.

۲. برای نمونه ر.ک: المیزان، ج ۳، ص ۳۳۱ و ج ۵، ص ۳۸۶.

۳. همان، ج ۸، ص ۸۷. ۴. همان، ج ۸، ص ۸۷.

۵. همان، ج ۱۵، ص ۲۴۷. ۶. همان، ج ۱۷، ص ۲۶۲.

آیه بر داستان تطبیق داده شده، و (البته) نظیر چنین موردی بسیار است.<sup>۱</sup> ایشان درباره روایت *الدر المنثور*، ذیل آیه ۲۷ سوره شوری که به لفظ «أنزلت فی...» نقل شده، می‌آورند: «این روایت، بیشتر به تطبیق می‌ماند تا به سبب نزول.»<sup>۲</sup> از نظر ایشان، این که درباره آیه ۲۴ سوره دهر<sup>۳</sup> گفته می‌شود: «نزلت فی اُبی جهل»، باز هم بیشتر به تطبیق می‌ماند، نه اسباب نزول.<sup>۴</sup> ایشان همین داوری را درباره سبب نزول آیه ۸ سوره حج<sup>۵</sup> دارند که «سیوطی» درباره آن گفته است: «نزلت فی النضر بن الحارث» در هر دو مورد اخیر، بنا بر نظر محققان اسباب نزول، به کار رفتن نام فرد معین در این قالب، صراحت در بیان سبب نزول دارد، اما علامه، بی‌هیچ تردید می‌نویسد: «با توجه به شیوه ایشان در عموم روایاتی که به عنوان سبب نزول ذکر شده، این مورد هم، ظاهراً از قبیل تطبیق است.»<sup>۶</sup> همان گونه که از قول علامه، پیش از این آوردیم، وجود روایات متناقض اسباب نزول، در ذیل یک آیه و بعضاً از قول یک فرد، تنها می‌تواند به دو صورت توجیه شود: نخست این که این موارد، تطبیق و اجتهاد راویان شمرده شود و دوم این که ساختگی باشد.<sup>۷</sup> بی‌شک، پی گرفتن هر یک از این راه‌ها، برخاسته از پیش‌فرضهای محقق است. راه حل نخست، بر حسن ظن و راه حل دوم، بر بی‌اعتمادی استوار است و هر یک پیامدهای متعددی به دنبال دارد. علامه، چنان که از داوریهای عنوان شده او آشکار است، راه حل نخست را انتخاب می‌کند و مکرر بر اجتهادی بودن این روایات تأکید می‌کند. او در وقوع این پیشامدها تردید نمی‌کند، همچنان که اجتهاد راویان را

۱. همان، ج ۱۹، ص ۱۹۸.

۲. همان، ج ۱۸، ص ۶۹.

۳. «فاصبر لحکم ربک و لاتطع منهم أثماً أو کفوراً»

۴. *المیزان*، ج ۲۰، ص ۱۴۳.

۵. «و من الناس من یجادل فی الله بغير علم و لا هدی و لا کتاب منیر»

۶. *المیزان*، ج ۱۴، ص ۳۵۳ و برای موارد مشابهی که علامه آن را تطبیق خوانده است. ر.ک: همان،

ج ۳، ص ۲۶۹، ۲۷۳، ۳۳۱، ۳۴۳؛ ج ۴، ص ۳۷۹؛ ج ۵، ص ۴۲، ۵۶، ۵۷، ۲۱۰، ۳۵۸، ۳۸۶؛ ج ۶،

ص ۱۱۵؛ ج ۸، ص ۸۷ و ۳۳۹؛ ج ۱۶، ص ۳۲۶؛ ج ۱۹، ص ۲۰۹؛ ج ۲۰، ص ۳۶۰.

۷. *قرآن در اسلام*، ص ۱۱۸-۱۱۹.

هم با حسن ظن و در جهت مصداق‌یابی توضیح می‌دهد و می‌نویسد:

تأمل در سیاق آیات، تردیدی باقی نمی‌گذارد که این روایات از جمله همان مواردی است که بر آن نام تطبیق را نهادیم، بدین معنی که (راویان) مضمون بعضی از آیات را منطبق بر پاره‌ای از داستان‌هایی یافتند که در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روی داده بود، لذا آن ماجرا را سبب نزول آیه خواندند؛ البته مرادشان این نبود که آیه یکباره صرفاً به خاطر آن واقعه و برطرف کردن شبهه‌ای که به آن دامن زده، نازل شده است، بلکه منظورشان این بود که آیه یاد شده، شبهه برخاسته از این واقعه و هر واقعه مشابه آن را نیز جواب می‌گوید.... (بنابراین) با در نظر گرفتن این امر، آنچه ایشان اسباب نزول می‌نامیدند، داستانها و حوادثی بود که در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روی داده بود و به نوعی با مضامین آیات کریمه هماهنگی داشت؛ بدون این که آیه ناظر به آن داستان خاص یا پیشامد یاد شده باشد.<sup>۱</sup>

### نقد روایات اسباب نزول

با توجه به آنچه آمد، روایات اسباب نزول با دو مشکل مواجه است: از یک سو اجتهاد راویان می‌باشد و چه بسا ایشان در تطبیق خود به خطا رفته باشند؛ البته باید توجه داشت که خطا در اجتهاد، به معنای نادرستی و برساختگی اصل واقعه نیست؛ از سوی دیگر، همچون مجموع میراث حدیثی ما در کشاکش جدال‌های فردی و مذهبی، دستخوش جعل و تحریف شده است.

علامه طباطبایی در مواجهه با این دو مشکل، به نقادی روایات می‌پردازد و به تبع معیارهای خود، در این نقادی، دو کارکرد متفاوت دارد:

«انطباق بر آیه به لحاظ سیاق، مضمون و لحن»، مهمترین ملاک برای تشخیص سبب نزول بودن روایت است که به صواب بودن اجتهاد راویان را می‌رساند و تنها در صورت تعارض با قرآن، سنت و عقل است که بر ناستواری روایت هم دلالت می‌کند. «موافقت با زمان نزول آیه»، ملاک دیگری برای تشخیص سبب نزول بودن

روایت است؛ جز این که عدم سازگاری با آن می‌تواند معانی مختلفی داشته باشد: از یک سو می‌تواند با تعدد نزول توجیه شود؛ همچنان که ممکن است بر خطای اجتهاد راوی دلالت کند و در برخی موارد هم بر نادرستی روایت دلالت می‌کند.

در کنار این دو معیار، تعارض با قرآن، سنت و عقل، سه معیاری است که جعلی بودن روایت را به تصویر می‌کشد. البته باید توجه داشت که موافقت با زمان نزول، خود از زیرمجموعه‌های عرضه روایت بر قرآن و قسیم معیار تعارض با قرآن است؛ همچنان که عدم موافقت با زمان نزول آیه، در واقع نوعی از تعارض با تاریخ است.

### عدم انطباق بر آیه؛ راه تشخیص روایات سبب نزول

محققان اسباب نزول، تنها امری را که موجب تمایز روایات سبب نزول از روایات تفسیری دیگر می‌دانند، نوع تعبیر راوی است. نوع تعبیر، به هنگام تعارض روایات در تعیین اسباب نزول هم، از مهمترین عوامل مرجح است. اما علامه در تشخیص روایات سبب نزول یا ترجیح آنها به هنگام تعارض، اصلاً به نوع تعبیر راوی توجه نمی‌کند. از نظر ایشان، مهمترین ملاک برای پذیرش روایت یا روایات اسباب نزول، تدبّر در خود آیات قرآنی است؛ لذا روایتی را می‌توان پذیرفت که با مضمون آیه و لحن و سیاق آن و تمام جزئیات و ظرایفی که با دقت در آیه می‌توان دریافت، مطابقت کند.

علامه در بررسی روایات مختلفی که درباره سبب نزول آیات ۶۴ تا ۷۴ سوره بقره رسیده است، به تحلیل موشکافانه آیات می‌پردازد و همه جزئیاتی را که می‌توان از آنها دریافت، عنوان کرده، با توجه به مطابقت با این جزئیات، یک دسته از روایات عنوان شده را هماهنگ یافته، می‌پذیرد و به روش معمول دیگران به صراحت خرده می‌گیرد که روایات را بر آیات تحمیل می‌کنند:

و این اجمالی از مطالبی است که می‌توان از رهگذر این آیات، دریافت و این مطالب از میان این روایات، تنها بر روایاتی تطبیق می‌کند که متضمن داستان عقبه است و هیچ دلیلی برای استناد به روایات (دیگر) در تفسیر این آیات وجود ندارد، مگر

مبنای رایج آن گروهی که مضمون روایات را بر آیات حاکم می‌گردانند؛ چه لفظ آیه هم با مضامین آن روایات همسو باشد یا نه.<sup>۱</sup>

ایشان در بررسی روایات اسباب نزول، در برخی موارد به اجمال به منطبق نبودن روایت بر آیات استناد می‌کند و آن را به عنوان سبب نزول نمی‌پذیرد: «بنا بر آنچه به تفصیل بیان شد، این آیه به طور کامل بر این داستان منطبق نیست.»<sup>۲</sup> و حتی به رغم تعدد طرق نقل یک روایت، در صورت عدم مطابقت، باز هم آن را نمی‌پذیرد.<sup>۳</sup> علامه در برخی موارد، با وضوح بیشتری از این عدم مطابقت یاد کرده، آن را ناهماهنگ با ظاهر آیه معرفی می‌کند.<sup>۴</sup>

ایشان در برخی موارد دیگر، از این عدم انطباق، به ناهماهنگی با «مضمون آیه»<sup>۵</sup> یا «سیاق آیه یا آیات»<sup>۶</sup> یاد می‌کند:

نهایت آن که از نظر علامه، نص قرآن، تعابیر و جزئیات ارائه شده در خود آیات و سیاق آنها، از آنچنان اهمیتی در تعیین اسباب نزول برخوردار است که با تأمل در آنها به خوبی می‌توان اسباب نزولی «فرضی» را ترسیم کرد. ایشان در آغاز بحث تفسیری خود درباره آیات ۸۵ تا ۹۱ سوره نساء می‌نویسند:

با تأمل در این آیات، روشن است که درباره گروهی از مشرکان نازل شده که برای مؤمنان اظهار ایمان کردند، سپس به منزلگاه خویش بازگشتند و با مشرکان در شرکشان دمساز شدند، لذا در جنگ با ایشان تردید شد و مسلمانان درباره ایشان اختلاف کردند و برخی بر جنگ با ایشان نظر دادند و دیگران با این کار مخالفت

۱. همان، ج ۹، ص ۳۴۵ و نیز ص ۳۴۶.
۲. همان، ج ۶، ص ۶۰ و نیز ر.ک: همان، ص ۱۱۲؛ ج ۱۶، ص ۲۴۱؛ ج ۲، ص ۱۶۳؛ ج ۱۵، ص ۱۰۵ و ۳۳۴؛ ج ۱۹، ص ۳۳۷؛ ج ۲۰، ص ۱۵۷؛ ج ۱۸، ص ۳۱۷ و ۳۲۰؛ ج ۱۰، ص ۴۰.
۳. همان، ج ۶، ص ۱۵۵.
۴. همان، ج ۱۸، ص ۵۲؛ ج ۲۰، ص ۴۷ و ۵۸؛ ج ۱۳، ص ۲۱۶؛ ج ۲، ص ۹۹ و ۴۰۵ و ۴۰۷؛ ج ۳، ص ۱۶۲؛ ج ۵، ص ۲۱۰؛ ج ۷، ص ۳۰۷ و ۳۲۵؛ ج ۹، ص ۳۶۴.
۵. همان، ج ۱۴، ص ۲۱۷ و ۲۳۵ و ۲۴۲؛ ج ۱۸، ص ۳۶؛ ج ۷، ص ۱۰۸.
۶. همان، ج ۱۷، ص ۶۹؛ ج ۱۷، ص ۳۸۶؛ ج ۱۹، ص ۱۶۹؛ ج ۲۰، ص ۱۰۱ و ۳۲۹.



کردند و به خاطر تظاهر آنها به ایمان، جانبشان را گرفتند، اما خداوند، ایشان را به مهاجرت یا جنگ فرمان داد و مؤمنان را از میانجیگری در حقشان بازداشت.<sup>۱</sup>

در بحث روایی، سبب نزولی با این ویژگی نیامده، لذا روشن است که علامه صرفاً با تأمل در آیات، چنین سبب نزول فرضی‌ای را ترسیم کرده‌اند. ایشان در بحث تفسیری از آیه ۸۳ سوره نساء هم، موضوع آن را منطبق بر واقعه «بدر صغری» می‌دانند و توضیح می‌دهند:

پیش از این، عنوان شد که بهتر است این آیات را ناظر به داستان بدر صغری بدانیم که طی آن، «ابوسفیان»، «نعیم بن مسعود اشجعی» را برای ایجاد ترس و وحشت بین مردم، به مدینه فرستاد تا آنها را از رفتن به بدر بازدارد.<sup>۲</sup>

جالب این است که ایشان در بحث روایی، سخنی از این داستان به میان نیاورده‌اند؛ همچنان که «سیوطی» و «واحدی» هم در کتابهای *اسباب النزول* خود، اشاره‌ای به این داستان، ذیل آیه مذکور یا آیات قبل و بعد آن نکرده‌اند.<sup>۳</sup> در نتیجه، به خوبی آشکار است که نه تنها علامه روایات اسباب نزول را داوری و اجتهاد پیشینیان می‌داند، بلکه خود نیز چنین کاری را روادانسته، بدان مبادرت ورزیده است.

علامه با همین نگرش به آیات و اسباب نزول، روایاتی را که ذیل آیه ۲۸ سوره آل عمران به عنوان سبب نزول طرح شده، به دلیل ناهمخوانی با ظاهر آیه، نمی‌پذیرد، اما جای مناسب آنها را هم عنوان می‌کند و می‌نویسد:

مناسبتی است که این داستان، سبب نزول آیاتی عنوان شود که از دوست گرفتن یهود و نصاری نهی کرده است، نه این آیات.<sup>۴</sup>

۱. همان، ج ۵، ص ۲۹. ۲. همان، ج ۵، ص ۲۴.

۳. ر.ک: جلال‌الدین سیوطی، *اسباب النزول*، تحقیق بدیع اسید اللحام، چاپ اول، دمشق / بیروت، دارالهجرة / دارالتمیز، ۱۴۱۰ ق، ذیل آیه ۸۳ سوره نساء؛ علی واحدی نیشابوری، *اسباب النزول*،

ذیل همان آیه. ۴. *المیزان*، ج ۳، ص ۱۶۲.

بنابراین، ایشان اجتهاد در تعیین سبب نزول را روا می‌دانند و این مجال را فراروی مفسران همه دوره‌ها، فراخ می‌بینند. اما یکی از مهمترین پیامهای این رویکرد به مسأله اسباب نزول، فراهم آمدن بستری مناسب برای بروز داستانهای غیر واقعی و فرضی، برگرفته از ظاهر آیات است؛ یعنی در واقع، تأیید همان فرضیه جنجالی مستشرقان است که روایت سیره و تاریخ (و نیز فقه و...) را ساخته قرون متأخر (قرن سوم به بعد) می‌دانند. از جمله این داستانها که صحت آن در خور نقد است، سبب نزولی است که علامه در بحث تفسیری از آیات ۱۱۴ تا ۱۲۱ سوره انعام تصویر می‌کنند و بر مبنای آن، چنین قضاوت می‌کنند:

و همه اینها مؤید سخنی است که از ابن عباس گزارش شده، مبنی بر این که مشرکان با پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و مؤمنان درباره گوشت مردار جدل می‌کردند، ولی گفتند: آیا شما از آنچه خود کشته‌اید، می‌خورید و از آنچه خدا کشته، نمی‌خورید، پس آنگاه این آیه نازل شد و لذا هدف این آیات، بیان تفاوت این دو مورد و تثبیت این حکم است.<sup>۱</sup>

علامه در بخش روایی، چنین روایتی را از «ابن عباس» یا غیر او گزارش نکرده‌اند، اما «سیوطی» آن را آورده است.<sup>۲</sup> اشکال در این است که سوره انعام، یکجا نازل شده و تک تک آیات آن نمی‌تواند سبب نزولی داشته باشد؛ چنان که علامه هم خود به همین نکته، در مواردی چند، در نقد روایات سبب نزول، تمسک جسته‌اند.<sup>۳</sup> در این صورت، بر مبنای نگرش علامه، آیه، سبب نزول خاصی دارد که قطعاً خلاف واقع است. بنابراین، باید در مبنای این دیدگاه و پیامدهای آن، نیک تأمل شود.

### تعارض با زمان نزول آیه؛ خطا در اجتهاد، جعل، تکرر نزول

زمان نزول آیه، معیار مهم دیگری است که علامه در نقد روایات سبب نزول، از آن بهره می‌گیرد. این ملاک، در واقع، فرعی از ملاک استناد به تاریخ است، اما برای رساتر

۱. همان، ج ۷، ص ۳۲۷.

۲. جلال‌الدین سیوطی، اسباب النزول، ص ۴۹۰.

۳. المیزان، ج ۷، ص ۶۸، ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۱۱.

بودن مراد از آن، عنوان حاضر را برگزیدیم. تعارض روایت با زمان نزول به تنهایی محتمل سه امر است: خطای راوی در تعیین این روایت به عنوان سبب نزول، ساختگی بودن روایت، توجیه آن بر مبنای تکرر نزول.

علامه در بررسی دوداستانی که در سبب نزول آیه ۲ سوره مائده در تفاسیر مجمع البیان، الدر المنثور و طبری نقل شده، به همین مبنا تمسک می‌جوید و می‌نویسد: «و این هر دو قصه، با آنچه مفسران و اهل نقل، مسلم دانسته‌اند، موافقت ندارد و آن این است که سوره مائده در حجة الوداع نازل شده است.»<sup>۱</sup>

همچنین روایاتی را که «سیوطی» از امام علی علیه السلام در سبب نزول آیه ۴۳ سوره اعراف نقل می‌کند و حضرت علیه السلام می‌فرمایند: «قسم به خدا که این آیه در حق ما اهل بدر نازل شده است»، از همین منظر نقد می‌کنند: «قرار داشتن این جمله در سیاق این آیات که مکی است، با نزول آن در روز بدر یا در حق اهل بدر، نمی‌خواند.»<sup>۲</sup>

«یدعون ربهم بالغداة والعشی یریدون وجهه ما علیک من حسابهم من شیء و ما من حسابک علیهم من شیء فتطردهم فتکون من الظالمین.»

بنابراین، از نظر علامه، یکی از مهمترین ملاک‌هایی که می‌تواند مشخصاً در بررسی روایات اسباب نزول، مورد استناد قرار گیرد، زمان نزول سوره است. چنان که روشن است، علامه با توجه به اتحاد سیاق آیات و شهرت قول به نزول یکجای سوره یا زمان نزول آن، به نقادی روایات اسباب نزول می‌پردازد و به صرف روایات اسباب نزول، از این قول مشهور بر نمی‌گردد و به استناد آن به نزول جداگانه این آیات در زمانی دیگر، روی نمی‌آورد. با این همه، او نیز مانند عموم محققان، به تکرر نزول اعتقاد دارد و در این باره می‌نویسند:

برخی از سوره‌ها مکرراً نازل شده، چنان که گفته می‌شود سوره حمد دو مرتبه نازل شده: یک مرتبه در مکه و یک مرتبه در مدینه و همچنین برخی از آیات، مکرراً نازل شده؛ چنان که آیه «فبأی آلاء ربکما تکذبان» در سوره «الرحمن» سی مرتبه تکرار شده و

۱. همان، ج ۵، ص ۱۸۹.

۲. همان، ج ۸، ص ۱۳۹ و نیز ر.ک: ج ۳، ص ۱۷۸؛ ج ۱۷، ص ۲۸۵؛ ج ۱۴، ص ۳۳۴؛ ج ۱۳، ص ۲۱۲.

دو آیه «إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَةً و ماكان أكثرهم مؤمنين» و «إِنَّ رَبَّكَ لهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ» در سوره شعراء هشت فقره تکرار یافته و گاهی یک آیه در بیشتر از یک سوره آمده؛ چنان که آیه «و يقولون متى هذا الوعد إن كنتم صادقين» در شش سوره مختلف واقع شده.<sup>۱</sup>

### گونه گونی نقل؛ تعدد اسباب یا...

گونه گونی نقل، یکی از ویژگیهای روایات سبب نزول است. در روایات، معمولاً سبب نزولهای مختلف و متعددی برای آیات عنوان شده است. از نظر متخصصان این حوزه با توجه به تعابیر به کار رفته در روایات به لحاظ صراحت و روشنی دلالت، می توان روایت سبب نزول را از روایت تفسیری تشخیص داد. اما در صورت تساوی تعابیر و عدم وجود قرینه باید به تعدد اسباب معتقد شد. اما از آن جا که علامه توجهی به تعابیر به کار رفته در روایات ندارند، از آن برای انتخاب روایت سبب نزول بهره نمی گیرند. راه حل علامه در این گونه موارد، دو امر است: این تعدد، در نتیجه اجتهاد و تطبیق دادن راویان به وجود آمده یا آیه دارای تعدد اسباب است.

در ذیل آیه ۲۲۱ سوره بقره، الدر المنثور و مجمع البیان وقایع مختلفی را به عنوان سبب نزول طرح کرده اند. علامه تعدد سبب نزول را در مورد آنها می پذیرد و تعارضی در این گونه گونی نمی بیند:

بین این روایاتی که درباره سبب نزول است، تعارضی وجود ندارد؛ چرا که این امکان وجود دارد که آیه پس از وقوع چندین حادثه نازل شده باشد و حکم همه آنها را عنوان کند.<sup>۲</sup>

با وجود آن که قول به تعدد اسباب یا اجتهاد راویان، مهمترین تحلیل علامه از روایات متعدد درباره یک آیه است، اما به تناسب مورد، از شیوه های دیگری هم برای جمع بین روایات استفاده می کنند. در برخی موارد، گونه گونی روایات به لحاظ اجمال

۱. سید محمد حسین طباطبایی، قرآن در اسلام، ص ۱۱۶.

۲. همان، ج ۲، ص ۲۰۶ و ر.ک: ج ۴، ص ۲۰۵.

و تفصیل است؛ چنان که در روایتی به اجمال از سه نفر سخن گفته شده و در روایت دیگر، اسم همه آنها یا برخی از آنها طرح شده است. در ذیل آیات ۱۱ تا ۱۸ سوره حجرات دو روایت وارد شده که شخصیت‌های اصلی آن، سه نفر همسفر بوده‌اند که یکی از آنها دو دیگر را خدمت می‌کرد و در یک روایت، نام خادم، «سلمان» آمده و در روایت دیگر، با تفاوت در تعبیر و اتحاد مضمون، نام دو همسفر دیگر آمده که «ابوبکر» و «عمر» می‌باشد. علامه، دو روایت را گزارش یک واقعه می‌داند و روایت سومی را که نام هر سه تن در آن آمده و البته اندکی هم در تعبیر، متفاوت است، مؤید برداشت خود قرار می‌دهد.<sup>۱</sup>

آیات ۱۷۲ تا ۱۷۵ سوره آل عمران، ناظر به پیشامدهای جنگ احد است. روایات درباره تعداد افرادی که در حمله دشمن فرار نکردند و در دفاع از پیامبر ﷺ باقی ماندند (۱۱، ۱۸ و ۳۰ نفر) اختلاف دارند. علامه در جمع بین این روایات، شیوه‌ای متفاوت را پیش می‌گیرد و چنین اظهار می‌کند:

و چه بسا این اختلاف به دلیل اختلاف اطلاعات راویان یا غیر آن باشد، و اما روایاتی که از دفاع نسبیّه مازنیه از آن حضرت ﷺ حکایت می‌کند، بر این دلالت دارد که در آن هنگام، هیچ کس نزد حضرتش ﷺ نبود و البته استوارگامانی بوده‌اند که فرار نکرده، به جنگ مشغول بودند و سخن راویان درباره این عده، مختلف است، مگر در یک نفر که آن هم حضرت علیؑ است و چه بسا در فرد دیگری متفق باشند که او، ابادجانة انصاری است.<sup>۲</sup>

که البته این شیوه جمع، بویژه در جایی که تعداد مطرح است، راه حل قابل تأملی است و نشان می‌دهد که در بررسی روایات اسباب نزول، باید تأمل بیشتری کرد.

۲. همان، ج ۴، ص ۶۹.

۱. همان، ج ۱۸، ص ۳۳۲-۳۳۳.

## دستبرد در روایات سبب نزول؛ نقد سند و متن

راه یافتن روایات ساختگی به مجموعه روایات سبب نزول، در کنار درافتادن آن به ورطه پرتلاطم نقل به معنی و غلتیدن به مجال کشاکشهای کلامی و سیاسی، موجب شده است تا روایات سبب نزول، افزون بر آن که استنباط فردی راوی باشد، نه گزارش یک شاهد بی طرف عینی، به دروغ و تحریف نیز مبتلا شود؛ کاستی و خللی که تنها چاره آن، هوشمندی محققان در ارزیابی همه جانبه این روایات و بررسی سند و متن آنهاست.

### الف) نقد سند

سند، بخشی از روایت است که نقادی آن، اگرچه نمی تواند به تنهایی مبنای داوری نهایی درباره روایت باشد، اما قوت یا ضعف آن می تواند قرینه ای در تأیید دلایل دیگر برای قضاوت تلقی شود. علامه طباطبایی در بحث از روایات اسباب نزول به ضعف، قطع یا ارسال سند توجه دارد و آنها را یادآور می شود. اما همو به محدودیت این نقادی توجه داشته، تقریباً هیچ گاه بر صرف ضعف سند، روایتی را بی اعتبار نمی خواند، بلکه همراه با قرینه سند، نااستواری متن آن را نیز گوشزد می کند و تنها در این صورت است که روایتی را کنار می نهد.

او روایتی را که ذیل آیه ۲۱۵ سوره بقره وارد شده، به لحاظ سند، ضعیف می خواند، همچنان که متن آن را نیز به دلیل عدم انطباق بر آیه، نااستوار می یابد.<sup>۱</sup> همچنین روایتی را که در سبب نزول آیه ۴۰ سوره انعام عنوان شده، نه تنها به لحاظ سند ضعیف می یابد، بلکه آن را در تعارض با روایات بسیاری می داند که بر یکباره نازل شدن سوره انعام در مکه دلالت دارد؛ همچنان که متن آن به لحاظ مضمون نیز منطبق با آیه یاد شده نمی باشد.<sup>۲</sup> پاره ای از روایات هم که درباره سبب نزول آیه ۶۷ سوره مائده نقل شده است، علاوه بر قطع و ارسال سند، بر آیه منطبق نمی باشد.<sup>۳</sup>

۱. همان، ج ۲، ص ۱۶۳.

۲. همان، ج ۶، ص ۶۱؛ ج ۱۴، ص ۲۰۲.

۳. همان، ج ۷، ص ۱۰۸.

علامه در قضاوت دربارهٔ سند حدیث، به داوری خود «سیوطی» و صاحبان مجامع حدیثی؛ مانند «ترمذی» یا «حاکم» که او حدیث و سخنشان را گزارش می‌کند، توجه دارد و آن را منعکس می‌کند؛ مانند آن که تضعیف «سیوطی» را دربارهٔ روایت ذیل آیه‌ای از سورهٔ عنکبوت یادآور می‌شود و در عین حال، به ناسازگاری آن با سیاق آیه هم توجه می‌دهد.<sup>۱</sup>

### (ب) نقد متن

از نظر علامه، مهمترین ملاک در نقد استواری روایات، نقد متن آنهاست. ایشان خود روایات اسباب نزول را به دلیل تعارض با قرآن، سنت، عقل و تاریخ، رد می‌کند. البته معیار تاریخ که در این موارد کاربرد دارد، همان «زمان نزول» آیه است. ایشان در مباحث دیگر، علم و واقعیت را نیز مبنای داوری خود قرار می‌دهد، اما در این بحث، به نمونه‌ای برای این موارد دست نیافتیم.

۱. **مخالفت با قرآن:** علامه روایات متعددی را در حوزه‌های مختلف، به قرآن عرضه کرده و بی‌اعتباری آنها را بر ملا کرده است. در بحث اسباب نزول نیز این معیار، ملاک مهمی برای سنجش روایات است. منابع حدیثی فریقین، گزارش کرده‌اند که به هنگام مرگ «عبدالله بن ابی»، رئیس منافقان، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بر او نماز خواندند و پیراهن خود را هم به او دادند تا در آن کفن شود؛ این عمل حضرت صلی الله علیه و آله با مخالفت «عمر» مواجه شد. او برای تعلیل مخالفت خود، به آیهٔ ۸۰ سورهٔ توبه استناد کرد<sup>۲</sup> که حضرت با توجیه آیه، به او پاسخ دادند. آنگاه آیهٔ ۸۴ سورهٔ توبه<sup>۳</sup> نازل شد و به

۱. همان، ج ۱۶، ص ۱۴۷؛ ج ۶، ص ۲۱۳.

۲. «استغفر لهم أو لاتستغفر لهم إن تستغفر لهم سبعین مرّة فلن یغفر الله لهم»؛ (چه برای آنان آمرزش بخواهی یا برای ایشان آمرزش نخواهی (یکسان است حتی) اگر هفتاد بار برایشان آمرزش طلب کنی، خدا آنان را نخواهد آمرزید).

۳. «و لاتصلّ علی أحد منهم مات أبداً و لاتتم علی قبره إنهم کفروا بالله و رسوله و ماتوا و هم فاسقون»؛ (هرگز بر هیچ مرده‌ای از آنان نماز مگزار و بر سر قبرش نایست؛ چرا که آنان به خدا و پیامبر او کافر شدند و در حال فسق مردند).

روشنی، حضرت را از انجام چنین اعمالی نهی کرد و حضرتش نیز دیگر هیچ گاه چنین عملی را در حق هیچ یک از منافقان تکرار نفرمود.<sup>۱</sup> علامه در نقد این روایات، می نویسد:

این روایات، افزون بر تناقض با یکدیگر و این که برخی، برخی دیگر را دفع می کند، آنچه آنها را یکسره تباه کرده و تردیدی در ناستواری آنها باقی نمی گذارد، تعارضی است که با آیات قرآن کریم دارد.

سپس به موارد نقص و آیات متعددی که از استغفار و نماز خواندن بر مشرکان نهی می کند، اشاره می کند:

افزون بر این، تمام آیاتی که استغفار بر منافقان و نماز بر آنها را عنوان کرده... نهی از استغفار را به کفر و جاودانگی آنان در آتش تحلیل کرده است؛ در این صورت، چگونه کفر و خلود با جواز استغفار و نماز بر آنها جمع می شود؟<sup>۲</sup>

و سرانجام، بعد از ذکر موارد نقص دیگر، نتیجه می گیرد که «سخن استوار این که این روایات به لحاظ مخالفت با قرآن، برساخته اند و باید از آنها روی برتافت.»<sup>۳</sup>

از نظر ایشان، روایاتی هم که جریان نزول اولین وحی را باز می گوید و از جمله، از تردید پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و مراجعه ایشان به «ورقه بن نوفل» مسیحی سخن می گوید،<sup>۴</sup> قابل اعتماد نیست؛ چرا که با گزارش قرآن از این واقعه نمی خواند.<sup>۵</sup>

علامه در عرضه روایات بر قرآن، تنها به مضمون و مفاد آیات توجه نمی کند، بلکه

۱. المیزان، ج ۹، ص ۳۶۵-۳۶۶. ۲. همان، ج ۹، ص ۳۶۶-۳۶۷.

۳. همان، ج ۹، ص ۳۶۷.

۴. این روایت، از روایاتی است که بسیار مورد توجه قرار گرفته است و در مباحث مختلف، به آن استناد شده؛ از جمله در اثبات حقانیت اسلام! بدین معنی که عالمان اهل کتاب نیز در مقاطع مختلف تاریخ اسلام، از جمله در این مورد، بر صدق این دعوت گواهی داده اند؛ همچنان که این روایت، گواه بر وجود عالمان اهل کتاب در مکه تلقی شده است.

۵. المیزان، ج ۲۰، ص ۳۲۹.



فرا تر از آن، سیاق آیات را نیز در نظر می‌گیرد. بدین سان، روایتی را که از «سعد بن ابی وقاص» نقل شده و در آن، نزول ۴ آیه را ناظر به وضع خودش دانسته، نقد می‌کند. آیه نخست، آیه ۱۵ سوره لقمان است: «وإن جاهدك علی أن تشرک بی ما لیس لك به علم فلا تطعها و صاحبها فی الدنيا معروفاً»<sup>۱</sup> علامه درباره این ادعا می‌نویسد:

روایت از ضعف، پیراسته نیست؛ چرا که اولاً کلام خداوند: «وإن جاهدك علی أن تشرک» ذیل آیه «و وصینا الإنسان بوالدیه» (لقمان / ۱۴) است. سیاق آیه، این را که این آیه در حادثه ویژه‌ای نازل شده باشد، نمی‌پذیرد. افزون بر این، در ذیل آیه «قل تعالوا أتل ما حرّم ربکم علیکم» (انعام / ۱۵۱) آوردیم که احسان به والدین، عام است و ویژه شریعت خاصی نیست.<sup>۱</sup>

ذیل آیه ۴۸ سوره نساء<sup>۲</sup> روایتی عنوان شده است که در آن، کوشش شده تا با استناد به آیات مختلف، معذور و آمرزیده بودن «وحشی» (قاتل حمزه سیدالشهدا) را اثبات کند. علامه با استناد به سیاق آیاتی که در این روایت مورد استشهاد قرار گرفته است، تقطیع بخشی از آنها را جایز نشمرده، حکم به ساختگی بودن روایت می‌دهد:

برای کسی که در این آیاتی که در ضمن روایت آمده تأمل کند، تردیدی باقی نخواهد ماند که روایت، ساختگی است و سازنده آن در صدد نشان دادن این است که «وحشی» و همراهان او آمرزیده‌اند؛ گرچه گناهان بزرگ و کوچک بسیاری مرتکب شده باشند. پردازنده این روایت، بخشهایی از آیات متعدد را که هر کدام از آن موضعی است و با قرائنی ویژه همراه است و در سیاق خاصی قرار گرفته، گرد آورده، در حالی که «مستثنی» از موردی است و «مستثنی منه» از موردی دیگر و این آیات در جایگاه خود با پس و پیش خود دارای پیوندی است که نمی‌توان آنها را از هم گسست و به آن گونه که این راوی آورده، سامان داد تا مناسب این مواجهه شگفت

۱. همان، ج ۹، ص ۱۵.

۲. «إنّ الله لا یغفر أن یشرک به و یغفر ما دون ذلك لمن یشاء»؛ ((بدانید که) خداوند این (گناه) را که برایش شریک قائل شوند، نمی‌بخشد و هر گناهی را که فروتر از آن است، برای کسی که بخواهد می‌بخشد).

بین پیامبر ﷺ و «وحشی» باشد.<sup>۱</sup>

**تعارض با عصمت و شخصیت نبی ﷺ:** برخی از محققان، تعارض با عصمت یا شخصیت نبی ﷺ را به عنوان ملاکی مستقل طرح کرده‌اند. اما از آن جا که به دست آوردن تصویر پیامبران علیهم‌السلام تنها از طریق قرآن میسر است، پیاده کردن این مبنا عملاً به عرضه روایات به قرآن می‌انجامد؛ همچنان که خود این مبنا کلامی هم از نظر شیعه از آموزه‌های قرآن می‌باشد؛ لذا به نظر می‌رسد قرار دادن آن در ذیل عرضه بر قرآن، مناسبتر باشد؛ اگرچه اهمیت و گستردگی آن، طرح مستقل آن را توجیه کند.

در نقادیه‌های علامه، بویژه در بررسی اشکال مختلف داستانها، این مبنا کاربردی گسترده دارد. البته پیامبران علاوه بر آن که از مقام عصمت برخوردارند، برترین الگوی کرامت و انسانیت می‌باشند. تصویری که علامه از شخصیت پیامبران ترسیم می‌کند، بیش از هر چیز، بر پایه تصویری است که خود قرآن با تعبیرات و وصفهایش از ایشان ارائه می‌دهد.

علامه در تعدادی از روایاتی که ذیل آیه ۸۴ سوره توبه آمده، شخصیت پیامبر اکرم ﷺ را برکنار از مفاد روایات می‌داند:

پیامبر ﷺ برتر از آن است که این دلالت را در آیه نیابد و از آن تخییر بفهمد و آنگاه بگوید «استغفار را بر هفتاد افزون می‌کنم» آنگاه دیگری او را به معنای آیه تنبه دهد، اما او بر فهم نادرستش پای فشارد تا بدان جا که خداوند او را از نماز گزاردن نهی کند یا آیه‌ای دیگر فرورستند.<sup>۲</sup>

همچنان که در سطور بعدی، از جهتی باز هم روایت را به دلیل تعارض با شخصیت حضرتش زیر سؤال می‌برد:

برخی از روایات، مشتمل است بر نماز گزاردن و استغفار کردن، و کسانی که این دیدگاه را پذیرفته‌اند، این عمل را به نوعی جلب و جذب دل‌های رجال خزرچ از منافقان به سوی اسلام، تلقی کرده‌اند. شگفتا! چگونه این سخن راست می‌آید؟!

۲. همان، ج ۹، ص ۳۶۶.

۱. همان، ج ۴، ص ۳۸۱.

چگونه می شود پذیرفت که پیامبر ﷺ با صریح آیه مخالفت کرده است... در حالی که خداوند بارساترین سخن، او را از این همراهی و جذب آفرینی در مثل آیه: «إِذَا لَأَذْنَاكَ ضَعْفُ الْحَيَاةِ وَضَعْفُ الْمَاءِ» (اسراء / ۱۵) تهدید کرده است! استوارتر آن که بگوییم این روایت به لحاظ مخالفت با کتاب الهی، جعل و تباه است.<sup>۱</sup>

از نظر علامه، روایاتی که مخاطب آیات عتاب آمیز آغازین سوره عبس را پیامبر اکرم ﷺ می داند، به هیچ رو با شخصیتی که خود قرآن از آن حضرت ﷺ ارائه می دهد، هماهنگ نیست:

لیکن آیات سوره مورد بحث، دلالت روشنی ندارد بر این که مراد از شخص مورد عتاب، رسول خدا ﷺ باشد، بلکه صرفاً خبری می دهد و کسی را که خبر از او داده شده، با صراحت ذکر نمی کند. از این بالاتر این که در این آیات، شواهدی هست که دلالت می کند منظور، غیر رسول خدا ﷺ است؛ چون همه می دانیم که صفت «عبوس» از صفات رسول خدا ﷺ نبوده و آن جناب حتی با مخالفان، رو ترش نمی کرده، تا چه رسد به مؤمنان رشد یافته! بعلاوه، اشکال «سید مرتضی» ﷺ بر این روایت وارد است که می گوید: اصولاً از اخلاق رسول خدا ﷺ نبوده، و در طول حیات شریفش سابقه نداشته که دل اغنیا را به دست آورد و از فقرا روی برگرداند. خود خدای تعالی نیز خلق آن جناب ﷺ را عظیم شمرده و قبل از نزول سوره مورد بحث، در سوره نون که به اتفاق روایات وارد شده در ترتیب نزول سوره های قرآن، بعد از سوره «اقرأ باسم ربك» نازل شده، فرموده است: «إِنَّكَ لَعَلَىٰ خَلْقٍ عَظِيمٍ». چگونه معقول است که خداوند در اول بعثت، خلقش را عظیم شمارد و به این صفت، او را بطور مطلق بستاید، اما پس از چندی، برگردد و به خاطر پاره ای اعمال اخلاقی، او را مذمت کند و چنین خُلق نکوهیده ای را به او نسبت دهد که به اغنیا متمایل است؛ هر چند کافر باشند، و برای به دست آوردن دل آنان، از فقرا روی می گرداند؛ هر چند مؤمن و رشد یافته باشند؟!<sup>۲</sup>

سپس تأکید می کند:

۲. همان، ج ۲۰، ص ۲۰۳.

۱. همان، ص ۳۶۷.

و بعلاوه، نکوهیدگی ترجیح دارایی غنی که ملاکی برای فضل به حساب نمی آید، بر کمال و صلاح فقیر به وسیله رو ترش کردن و روی گردانیدن از فقیر و روی آوردن به غنی به علت دارایی اش، قبحی عقلی است که با اخلاق بزرگوارانه انسانی ناسازگار است و لزوم دوری گزیدن از آن، نیازی به نهی لفظی ندارد.<sup>۱</sup>

در بیان سبب نزول آیه ۲۲ سوره فاطر آمده است که این آیه در پی سخن گفتن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم با کشتگان بدر نازل شده است. علامه در این باره می نویسد:

در این روایت نشانه‌هایی از جعل وجود دارد که پوشیده نیست؛ زیرا ساحت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اجل از آن است که قبل از آن که پروردگارش او را آگاه سازد و دستوری دهد، از پیش خود چیزی بگوید، آنگاه خدای سبحان آیه‌ای نازل کند و در آن آیه، او را در آنچه ادعا کرده و خبر داده، تکذیب کند.

از نظر علامه، این که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم پس از نزول آیه «إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتَ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ»<sup>۲</sup> تاب و قرار نداشتند تا آیه آغازین سوره فتح نازل شد، سخنی نیست که بتوان پذیرفت:

«ولی حدیث خالی از شبهه نیست، چون از آن برمی آید که کلمه «ذنب» در آیه به معنای نافرمانی خدا، و منافی با عصمت است، در حالی که گفتیم معنایش این نیست.»  
نگرش علامه به شخصیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم این را هم بر نمی تابد که از دو رازی که در واقعه سوره تحریم آمده، مسأله خانوادگی ناظر به «ماریه» را افشا کند و مسأله اجتماعی درباره حکومت «ابوبکر» را مخفی دارد:

و این روایات با وجود تعدد، ابهامی را که در جمله «عَرَفَ بَعْضُهُ وَأَعْرَضَ عَنِ بَعْضٍ» هست، برطرف نکرده و روشن نکرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برای چه کسی بعضی از داستان را تعریف کرده و از بعضی دیگرش صرف نظر نموده... و نیز در روایتی... آمده که آن قسمتی را که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شناسانید، مسأله «ماریه» بود و آنچه را

۱. همان، ص ۲۰۴ و نیز ر.ک: ج ۱۷، ص ۳۹؛ ج ۱۴، ص ۲۲۹؛ ج ۱۸، ص ۲۷۱.

۲. انعام / ۱۵.

که از پی‌گیری آن صرف‌نظر نمود، این گفته‌اش بود که: «پدر تو و پدر او، پس از من بر مردم حکم خواهند راند؛ چون می‌ترسید این سخن اشاعه پیدا کند. اشکال وارده به این دو روایت، این است که کجای این کار، کرامت و بزرگواری است؟ آیا افشا کردن ماجرای تحریم «ماریه» (که مسأله‌ای خانوادگی است) بزرگواری است و یا پنهان کردن زمامداری آن دو نفر؟ یا این که اگر کرامتی باشد، در عکس این قضیه است؟<sup>۱</sup>

۲. **تعارض با سنت:** پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و ائمه اطهار عَلَيْهِمُ السَّلَام در کنار قرآن، سنت را به عنوان یکی از مهمترین معیارهای ارزیابی روایت معرفی کرده‌اند. علامه نیز در بررسی روایات، بسیار به آن استناد می‌کند. اما نکته مهم در اعمال این ملاک، این است که در مقام تعارض چند روایت، کدام را باید روایت معیار تلقی کرد و کدام را باید کنار گذاشت؟ بررسی نمونه‌های کاربرد این مبنا در تفسیر *المیزان* نشان می‌دهد که روایت معیار، همواره دارای مرجح است: یا از تعدد نقل برخوردار است یا دلیلی از خارج، آن را تأیید می‌کند و یا هر دو ویژگی را داراست. در بررسی نمونه‌های روایات سبب نزول، روایت معیار، عموماً از حالت سوم برخوردار بوده، در عین تعدد نقل، با دلیلی هم از خارج تأیید می‌شده است.

بدین سان، روایتی که سوره مدثر را اولین سوره نازل شده معرفی می‌کند، علاوه بر تعدد روایات مخالف، با سیاق سوره علق هم تعارض دارد؛ همچنان که در خود روایت هم اشعاری به نزول متقدم وحی وجود دارد:

این حدیث با احادیث دیگری که دلالت دارند که سوره اقرأ در نزول، اولین سوره قرآن است، ناسازگار می‌باشد؛ به خصوص که سیاق سوره اقرأ نیز این را تأیید می‌کند؛ بعلاوه، این گفته ایشان که «پس وقتی که ملکی که در حرا، به سراغم آمد» اشعار دارد که وحی در گذشته بر او نازل شده است.<sup>۲</sup>

از نظر علامه، روایتی هم که ذیل داستان تحریم (تحریم / ۱-۹) درباره دو راز عنوان

۲. همان، ج ۲۰، ص ۸۳.

۱. همان، ج ۱۹، ص ۳۳۸ و ۳۳۹.

شده در این داستان آمده، به هیچ وجه قابل قبول نیست؛ چه این که به طرق متعدد از «عمر بن خطاب» سبب نزول آن روایت شده که مضمون فوق را تأیید نمی‌کند؛ علاوه بر این که این روایت، با کرامت نفسانی پیامبر ﷺ نیز سازگار نیست.<sup>۱</sup>

در سبب نزول آیه نخست سوره ممتحنه آمده است که یکی از اهل بدر، خیانتی مرتکب شد و «عمر» خواست او را گردن زند، اما پیامبر اکرم ﷺ به استناد بدری بودن و با استناد به آیه‌ای در حق ایشان، عمر را از انجام چنین عملی بازداشت. علامه در نقد این قول، به روایت دیگری استناد می‌کند که بر حد زدن یکی از اهل بدر در ماجرای «افک» خبر می‌دهد، در حالی که طرق نقل آن، متعدد است:

... در حالی که با روایات وارده در داستان افک معارض است؛ چون در آن روایات آمده است: بعد از آن که آیه شریفه در براءت عایشه نازل شد، رسول خدا ﷺ یکی از تهمت‌زندگان به عایشه؛ یعنی «مسطح بن اثاثه» را حد زد و کیفر کرد؛ با این که این مرد، از سابقین اولین و از مهاجرین و از شرکت‌کنندگان در جنگ بدر بود، و این روایات در صحیح بخاری و صحیح مسلم در روایات بی‌شماری که در تفسیر آیات افک رسیده، آمده است.<sup>۲</sup>

با این همه، ایشان تنها به این اشکال بسنده نمی‌کند و تعارض این برداشت را از آیه عنوان شده، با آیات دیگر و اهداف دینی، دلیلی دیگر بر ناستواری آن می‌شمارد.<sup>۳</sup>

در نهایت باید توجه داشت که علامه در صورت تعارض روایات با یکدیگر، برتری سند یک روایت را - چه به لحاظ وثاقت یا مذهب - مبنای ترجیح آن روایت قرار نمی‌دهد، بلکه همان گونه که عنوان شد، تعدد نقل یا مرجحی از خارج، مبنای داوری ایشان است.

**۳. تعارض با عقل:** علامه در بررسی‌های خود از روایات، جایگاه ویژه‌ای برای عقل قائل است. البته کارکرد عقل در حوزه‌های مختلف روایات، تفاوت می‌کند. در حوزه اسباب نزول، کاربرد آن غالباً به صورت استدلالهای منطقی و عقلانی تجلی

۱. همان، ج ۱۹، ص ۳۳۹.

۲. همان، ج ۱۹، ص ۲۳۶.

۳. همان، ص ۲۳۶ و ۲۳۷ و نیز ر.ک: ج ۹، ص ۱۶۷ و ۱۶۸.

می‌کند.

برخی روایات، سبب نزول آیه ۶۴ سوره آل عمران را: «قل یا أهل الكتاب تعالوا إلى كلمة سواء بیننا و بینکم ألا نعبد إلا الله» که از دعوت غیر مسلمانان به دین اسلام حکایت می‌کند، ناظر به دعوت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از سلطان روم می‌دانند و تاریخ آن را سال ششم بعد از هجرت معین می‌کنند، در حالی که در روایات تاریخی، دعوت مسیحیان نجران به اسلام در سال ۹ و ۱۰ بعد از هجرت عنوان شده است. علامه در سالشمار این وقایع، با دیده شک می‌نگرند و می‌نویسند:

آیه شریفه، قبل از سال نهم نازل شده و جریان آمدن نصارای نجران به مدینه در سال ششم هجرت و یا قبل از آن اتفاق افتاده و بعید است که رسول خدا صلی الله علیه و آله به حکمرانان روم و قبط و فارس، با فاصله دوری که از مدینه داشتند، نامه نوشته باشد و به نصارای نجران، با این که نزدیک مدینه بودند، مکاتبه نکرده باشد.<sup>۱</sup>

در روایت آمده است که بعد از نزول آیه‌ای که جزای قتل عمد مؤمن را جهنم می‌داند، مسلمانان، جهنمی بودن این عده از مسلمانان را باور داشتند تا این که آیه ۴۸ سوره نساء نازل شد که می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَ يَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ افْتَرَىٰ إِثْمًا عَظِيمًا». علامه با نگاهی منطقی، به تحلیل مضمون این روایت می‌پردازد و می‌نویسد:

این روایات، خالی از اشکال نیست؛ زیرا گمان نمی‌کنیم که عموم اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله از این نکته آگاه نباشند که همان گونه که گفتیم آیه «إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ...» با مضمون خود، بر آیات شفاعت، چیزی نمی‌افزاید. بی‌شک، اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله متوجه بوده‌اند که بیشتر آیات شفاعت، مکی است... و این آیات درباره همه گناهان عمومیت دارد و در همان حال، از نظر مشفوع له متضمن قید دین رضایت‌بخش است که عبارت است از توحید و نفی شریک، و از جانب خداوند متعال، مقید به مشیت الهی است. پس حاصل مفاد این آیات، شمول مغفرت به همه گناهان، بجز شرک است، به شرطی که خداوند بخواهد.<sup>۲</sup>

۲. همان، ج ۴، ص ۳۸۲.

۱. همان، ج ۳، ص ۲۶۸.

ایشان سپس روایتی دیگر را می‌آورند که در آن، عین همین ادعا تکرار شده، جز این که، نهایت زمان این باور را شنیدن حدیث شفاعت از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دانسته است، و سپس منتقدانه می‌پرسند:

پس ظاهر روایت این شد که اصحاب از داستان شفاعت نیز همانند برداشت خود از آیه مغفرت را فهمیده بودند. اما سؤال دیگری علیه او باقی می‌ماند، و آن این که چه شد اصحاب از روایت ناپیشگفته درباره شفاعت، امکان آمرزش کبائر را فهمیدند، ولی این امکان را از آن همه آیات شفاعت که سالها قبل از این حدیث در مکه نازل شد و با این که دلالت آن آیات روشن بود، نفهمیدند؟<sup>۱</sup>

در کنار این موارد، باید از موارد دیگری هم یاد کرد که علامه با تحلیل منطقی، به تناقض درونی خود روایت اشاره می‌کند. ایشان ذیل آیه ۱۰۸ سوره انعام به نقد روایتی درباره سبب نزول آن می‌پردازند و از جمله به این نکته توجه می‌کنند و می‌نویسند: «و ذیل این روایت - همان‌گونه که مشاهده می‌شود - با صدر آن سازگار نیست.»<sup>۲</sup> همچنان که درباره روایات اسباب النزول آیه ۵۷ سوره عنکبوت هم، به اشکال منطقی سخن (بی‌ارتباط بودن جواب با سؤال) اشاره می‌کنند.

بیت

۱۰۰

مکتب علوم اسلامی

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

۲. همان، ج ۷، ص ۳۲۳.

۱. همان، ص ۳۸۳.